



عکس: ایران / امیرحسین فر

ما هم می خواهیم دخترانگی کنیم

پای سخن ۵ دختر نابینا در آستانه «روز جهانی نابینان»

سمیه افشین فر

دخترانی از جنس باران، سرشار از شور جوانی و زندگی بودند. آمده بودند تا از عشق بگویند و مزمه محبت کنند برای ما که تصورمان از معلولیت گریه و زاری و درد است. آمده بودند تا بگویند از نگاه‌های معنادار من و شما خسته شده اند؛ می‌خواهند زندگی کنند و قدم به قدم ما در جامعه برای رؤیاهایشان بجنگند و به قول خودشان «دخترانگی» کنند. به مناسبت روز جهانی نابینان (۲۳ مهر برابر ۱۵ اکتبر)، گپ صمیمانه‌ای داشتیم با پنج دختر جوان نابینا که با وجود همه سختی‌ها به دفتر روزنامه آمدند و با ما از مسائل و مشکلاتشان سخن گفتند. مسائل و مشکلاتی که ناشی از ندیدن و نابینایی نیست و بیشتر به فرهنگ سازی در زمینه افراد دارای معلولیت بر می‌گردد. به مناسبت روز جهانی نابینان (۲۳ مهر برابر ۱۵ اکتبر)، گپ صمیمانه‌ای داشتیم با پنج دختر جوان نابینا که با وجود همه سختی‌ها به دفتر روزنامه آمدند و با ما از مسائل و مشکلاتشان سخن گفتند. مسائل و مشکلاتی که ناشی از ندیدن و نابینایی نیست و بیشتر به فرهنگ سازی در زمینه افراد دارای معلولیت بر می‌گردد.

خانواده‌ها فرقی می‌گذارند

وقتی گفتیم می‌خواهیم برایمان بگویند که به نسبت پسران نابینا چقدر آزادترند، سرهایشان را پایین می‌آندازند و سکوت می‌کنند، اصلاً انگار حرفی برای گفتن ندارند، یکی به دیگری می‌گوید تو شروع کن و دیگری به آن یکی. احساس می‌کنم اعتماد به نفس حرف زدن در جمع را ندارند، قانعشان می‌کنیم که اینجا فقط یک جمع دوستانه است و نیاز نیست خیلی شسته و رفته و اتو کشیده صحبت کنند.

فائزه که دانشجوی رشته روانشناسی عمومی است، از همه جسورتر به نظر می‌رسد. ۲۳ سال بیشتر ندارد، سرشار از شور و جوانی است، با حرارت و تند صحبت می‌کند: «ای بابا! مشکلات ما خیلی زیاده. از کدوشون لنتون می‌خواد که بشنوید. نخستین مشکل ما در خانواده است. خانواده‌ها بین دخترها و پسرهاش فرق می‌گذارند و این تفاوت حتی در خانواده‌ها بین دختران و پسران دارای معلولیت هم به چشم می‌خورد؛ چه برسد به اجتماع. به همین خاطر است که پسران دارای معلولیت خیلی زودتر از دختران به استقلال می‌رسند، چون خانواده‌ها فکر می‌کنند دختر نباید تنها برود، مخصوصاً اگر نابینا باشد، چون ممکن است اتفاقی برایش بیفتد، ولی در مورد پسران نابینا هیچ وقت چنین نگرانی وجود ندارد. به همین خاطر است که می‌بینیم پسرها نابینا خیلی راحت در اجتماع حضور دارند، ولی دختران نابینا معمولاً به همراه پدر یا مادرشان -حتی در دانشگاه- حاضر می‌شوند»

فائزه به مادرش اشاره می‌کند: «دیدید که مادرم من را به اینجا آورد، بعد هم خودش به دنبال من و خواهرم می‌آید، چون معتقد است اگر کسی ما را بدزد، باید چکار کند! البته خانواده ما به نسبت بقیه خیلی بهتر هستند و به ما آزادی عمل زیادی داده‌اند. یکی از دوستان من که نابیناست مادرش اجازه نمی‌دهد که هیچ کاری را در خانه

محض اینکه برای آب خوردن بلند می‌شوند، مادرشان می‌گوید: کجا؟! تو بشین، چون ممکنه به دیوار بخوری. بشین خودم برات میارم!!» به میان حرف‌های فائزه می‌پریم؛ اما فائزه فکر نمی‌کنی که خود دختران نابینا هم اینجا مشکل دارند؟ نحوه هر رفتار به نظرم نشان می‌دهد که دیگران باید یا او چه طور رفتار کنند. تصور این است که دخترها خیلی پدشان نمی‌آید که خودشان را ضعیف نشان بدهند و از حمایت‌های خانواده استفاده کنند.

معصومه رزم آهنگ دو سالی از فائزه

کوچکتر است و دانشجوی ترم ۵ علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی. بین صحبت‌های من و فائزه حرف‌هایم قطع می‌کند و در تأیید صحبت‌هایم می‌گوید: به نظرم ما دختران نابینا از همه چیز به خودمان بر می‌گردد. در جامعه هم دخترها خودشان برای به دست آوردن حقوقشان تلاش می‌کنند؛ مثلاً گروه‌های مختلف تشکیل می‌دهند و مطالباتشان را پیگیری می‌کنند، ولی در بین دختران نابینا چنین همدلی را کم می‌بینیم. باید بدانیم که هیچ وقت جامعه به ما نمی‌گوید بیا بیاید این هم حق شما. ما باید خودمان پیگیر باشیم. من در خانواده‌هایی که مثلاً چند تا بچه دختر و پسر نابینا داشته‌اند دیده‌ام که یکی دو نفر از آنها به جایی رسیده‌اند و یکی از آنها حتی توان انجام دادن کوچکترین کارها را هم نداشته است. این نشان می‌دهد که خود فرد در رسیدن به موفقیت نقشی تعیین‌کننده دارد. نمی‌گویم که تبعیض نیست، چرا، ولی کلاً ما دخترها اهل گله‌گذاری و شکایت هستیم، در حالی که پسرها خودشان را با هر شرایطی تطبیق می‌دهند و شروع به عمل می‌کنند.

بهار فرهادی، خواهر ۱۸ ساله فائزه و کوچکترین دختر حاضر در جمع، دانشجوی موسیقی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، ضمن تأیید بخشی از صحبت‌های معصومه می‌گوید: من قبول دارم که به خودم بر می‌گردم، اما خانواده‌ها چینی و وقتی خانواده‌ای اجازه نمی‌دهد که تو قدم از قدم برداری، باید چی کار کرد؟

معصومه: ببین خانواده‌های ما نمی‌دانند که باید چی کار کنند. وقتی در خانواده‌ای که تا به حال شخص نابینایی نبوده یک دفعه یک بچه نابینا می‌شود خانواده تا مدت‌ها در شوک این قضیه بر می‌برد.

من همیشه در رؤیاهام دلم می‌خواست وقتی از یک سالگی که به مادرم گفتند من نابینا هستم به جای

اینکه در بهزیستی برایم پرورده تشکیل می‌شوند، مادرشان می‌گویند: کجا؟! تو بشین، چون ممکنه به دیوار بخوری. بشین خودم برات میارم!!» به میان حرف‌های فائزه می‌پریم؛ اما فائزه فکر نمی‌کنی که خود دختران نابینا هم اینجا مشکل دارند؟ نحوه هر رفتار به نظرم نشان می‌دهد که دیگران باید یا او چه طور رفتار کنند. تصور این است که دخترها خیلی پدشان نمی‌آید که خودشان را ضعیف نشان بدهند و از حمایت‌های خانواده استفاده کنند.

بهار: در فامیل ما ازدواج فامیلی خیلی زیاد است، اما از بین همه این ازدواج‌ها فقط من و خواهرم نابینا شده‌ایم. به نظرم باید به همه خانواده‌ها آموزش رفتار با افراد دارای معلولیت داده شود.

فائزه: در خارج از کشور وقتی بچه‌ای با معلولیت به دنیا می‌آید، از طریق انجمن‌های غیردولتی چند خانواده که بچه‌هایشان این معلولیت را دارند، نزد این مادر می‌آیند و نگرانی‌هایش را رفع می‌کنند و به او آموزش می‌دهند، ولی اینجا وقتی کودکی با معلولیت به دنیا می‌آید افراد فامیل جمع می‌شوند، گریه و زاری می‌کنند و با ترحم و دلسوزی حق شما. ما باید خودمان پیگیر باشیم. من در خانواده‌هایی که مثلاً چند تا بچه دختر و پسر نابینا داشته‌اند دیده‌ام که یکی دو نفر از آنها به جایی رسیده‌اند و یکی از آنها حتی توان انجام دادن کوچکترین کارها را هم نداشته است. این نشان می‌دهد که خود فرد در رسیدن به موفقیت نقشی تعیین‌کننده دارد. نمی‌گویم که تبعیض نیست، چرا، ولی کلاً ما دخترها اهل گله‌گذاری و شکایت هستیم، در حالی که پسرها خودشان را با هر شرایطی تطبیق می‌دهند و شروع به عمل می‌کنند.

بهار فرهادی، خواهر ۱۸ ساله فائزه و کوچکترین دختر حاضر در جمع، دانشجوی موسیقی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، ضمن تأیید بخشی از صحبت‌های معصومه می‌گوید: من قبول دارم که به خودم بر می‌گردم، اما خانواده‌ها چینی و وقتی خانواده‌ای اجازه نمی‌دهد که تو قدم از قدم برداری، باید چی کار کرد؟

معصومه: ببین خانواده‌های ما نمی‌دانند که باید چی کار کنند. وقتی در خانواده‌ای که تا به حال شخص نابینایی نبوده یک دفعه یک بچه نابینا می‌شود خانواده تا مدت‌ها در شوک این قضیه بر می‌برد.

من همیشه در رؤیاهام دلم می‌خواست وقتی از یک سالگی که به مادرم گفتند من نابینا هستم به جای

نمی‌گفت تو که از جنس یا از رنگ سر در نمی‌آوری، همیشه حتی در کوچکترین کارها نظرم رو می‌پرسید اگر کاری را خراب می‌کردم بارها می‌گفت تکرار کن تا درست انجام بدهی همین باعث شده که من با اینکه یک خواهر برادر کوچکتر از خودم دارم از پس همه کارهای آنها و کارهای خودم بر بیایم و مادرم خیلی وقت‌ها آنها را به من می‌سپارد و به مسافرت می‌رود الان که خودم را با دختران همسن و سال خودم مقایسه می‌کنم می‌بینم در هیچ زمینه‌ای از آنها کمتر نیستم.

فائزه می‌گوید: خانواده‌هایی مثل خانواده ما خاص هستند اکثریت خانواده‌ها این طوری فکر نمی‌کنند خانواده‌هایی که دختران نابینایشان را پنهان می‌کنند. شاید برای شما قابل تصور نباشد اما من دوست نابینایی دارم که حتی نمی‌تواند موهایش را گل سر ببندد موهایش را مادرش شانه می‌کند و کیس می‌کند تا حمام بعدی. باز هم تأکید می‌کنم خانواده خیلی مهم است. **فریده**، من وقتی با خواهرم خرید می‌روم اصلاً نظر من رو نمی‌پرسد می‌گوید: کجا می‌روید؟ می‌پرسد که می‌کنم می‌بینم در هیچ زمینه‌ای از آنها کمتر نیستم.



سارا کریمی: مادرم

هیچ وقت من را از دیگر دختران همسن و سالم جدا نکرد



بهار فرهادی: به

نظرم باید به همه خانواده‌ها آموزش رفتار با افراد دارای معلولیت داده شود

می‌دهی یا لباس‌هایشان را چه طوری نشان می‌کنی یا به مادرم می‌گفتند کاسه شنباق تو دیوار پرت نمی‌کنه عصبی نیست.» استاد به مادرم گفته بود «چرا می‌کشونی میاریش دانشگاه؟ چرا به زور وادارش می‌کنی درس بخونه بزار راحت آرام شه» مادرم می‌گفت من به زور او را نمی‌آورم وقتی این ترم همان استاد من را دید گفت عزیزم تو به روانشناس موفق می‌شی من به تو ایمان داشتم! ان شاءالله تا دکترا می‌خونی!

من از این سؤال‌ها خنده‌ام می‌گرفت. مادرم می‌گفت این فقط مشکل بینایی دارد و مشکل دیگه‌ای ندارد. سارا می‌گوید: مدیر مدرسه و معلم‌ها همیشه می‌گفتند مدارس عادی نزدیک منم خودم دوست داشتم در مدرسه عادی درس بخوانم، همیشه داوطلب بودم اتفاقاً کار ما در مدارس عادی سخت‌تر است ما همیشه باید آماده باشیم که بقیه تصور نکنند از نابینایی مان سوءاستفاده می‌کنیم. در هر محیطی که افراد عادی حضور دارند اول همه دلسوزی می‌کنند و می‌گویند «آخی گناه داره طفلی» ولی به نظرم ما باید به مردم آموزش بدیم که چطور با ما رفتار کنند.

فریده که از بقیه آرام‌تر است از جمع‌های شلوغ می‌ترسد چون همیشه احساس می‌کند دیگران به او ترحم می‌کنند.

را نمی‌توانند بپذیرند و درک کنند همه تصور می‌کنند که ما نابیناها با دنیا مد و رنگ بیگانه هستیم اما این طور نیست مثلاً من لباس‌هایی را دوست دارم که طرح‌های برجسته داشته باشند چون قابل لمس هستند.

معصومه: هر وقت می‌گفتند به نابینا در فلان جگ مشغول به کار بود در ذهنم یک مرد نابینا می‌آمد چون واقعا هم از نظر استقلال مالی و شغلی وضعیت پسرها نابینا خیلی بهتر است الان که در این جمع بودم متوجه شدم که ما دخترها بیشتر استقلال را در جنبه‌های شخصی می‌بینیم یعنی برایمان مهم است که موهایمان را شانه کنیم

معصومه به میان حرف‌های فریده می‌آید: این مسأله در میان دخترها بیشتر از پسرهاست. از معصومه می‌پرسم چرا فکر می‌کنی دخترها در این زمینه ناتوان‌تر هستند هر دختر نابینایی کافی که کمی کنجکاوی داشته باشد می‌تواند برود سراغ ناخنگیر و ناخن‌هایش را بگیرد

اینکه مشکل خاصی نیست معصومه می‌گوید: حتی با شامست شاید اینقدر که گفته‌اند نمی‌توانید، حس کنجکاوی هم در درون ما مرده است. فائزه تأکید می‌کند که بحث سر توانمندی نیست باز هم به خانواده بر می‌گردد شما تصور کنید که در خانواده‌ای هستی که مرتب می‌گویند تا وقتی نیاز مالی داشته‌ایم تاوانیم از آن طریق کسب درآمد کنیم.» سارا هم با نظر فائزه موافق است که کار کردن برای ما اولویت نیست اما معصومه معتقد است: بحث کار کردن نیست بحث حضور در اجتماع است کار کردن باعث می‌شود تا در اجتماع دیده شویم مثل پسرها نابینا.

می‌پرسم، بچه‌ها در دانشگاه که نخستین حضور شما در اجتماع افراد نابیناست چه طور با افراد بینا ارتباط برقرار می‌کنید؟

فائزه: در مدرسه عادی درس خواندم مدیر مدرسه نابینان مدرسه داشت که من را به زور در مدرسه نابینایی نگه دارد دخترانگی را من در مدرسه عادی تجربه کردم چون آنجا می‌چهارها با من مثل دیگران برخورد می‌کردند و من شیفته می‌کردم ابتدا تصور می‌کردم که همه ممکنه دلشمان برابم بسوزد ولی خودم خیلی عادی برخورد کردم و توانستم دوستان خوبی پیدا کنم. البته برخورد‌های بدی هم بود مثلاً یک معلم جامعه‌شناسی داشتیم استاد دانشگاه هم بود به ما نمی‌گفت نابینا می‌گفت شما «کورها» می‌گفت شما کورها نباید به مدرسه عادی بیایید چون وقتی اینجا رو خراب می‌کنید.

به مادرم می‌گفتند «الهی بمیرم برات اینا رو چه جوری تو خونه نگه می‌داری؟ یا چه جوری بهشون غذا



فریده آرمین: وقتی

با خواهرم خرید می‌روم اصلاً نظر من رو نمی‌پرسد



معصومه رزم‌آهنگ:

به نظرم ما دختران نابینا از بقیه دختران جامعه جدا نیستیم؛ همه چیز به خودمان بر می‌گردد



فائزه فرهادی: آمار

ازدواج در دختران نابینا بسیار پایین است، چون مردم تصور نمی‌کنند که یک دختر نابینا هم می‌تواند از پس امور خانه بر بیاید

فائزه حرف‌های دوستش را تأیید می‌کند: این هم به خانواده بر می‌گردد وقتی خانواده بگذاردند تو حرف بزنی و راحت ارتباط برقرار کنی در ارتباط اجتماعی هم موفق خواهی بود اگر ارتباط‌گیری نمی‌توانی در جامعه گلیم خودت را از آب بیرون بکشی.

بهار می‌گوید: من می‌خواستم تنها بیرون برم نگهبان ساختمان به پدرم زنگ می‌زد و می‌گفت چه طور این‌رو تنها بیرون می‌فرستید یا مثلاً کلاس جهت‌یابی می‌فرستیم باید در خیابان مسیرمان را پیدا می‌کردیم ولی مردم نمی‌گذاشتند همه با معلم دعوا می‌کردند.

مردم همیشه به خانواده‌هایمان می‌گویند ان شاءالله که خدا شفا بدهد

معصومه: من وقتی کسی ازم می‌پرسد چرا چشمت این طوره اوایل از این سؤال‌ها ناراحت می‌شدم ولی کم به خودم گفتم که من نباید ناراحت بشم به همین خاطر وقتی بهم گفتند تو چه طور می‌نویسی لوح و قلم رو که مخصوص نوشتن نابیناهاست بیرون میارم و توضیح می‌دهم که من هم می‌توانم مثل شما بنویسم.

یکی پرسید چه طوری میایی دانشگاه؟ من عصارا در آوردم و قلمت با استفاده از این عصا. **بگذارید زندگی کنیم**

صحبت‌های دخترها تمامی ندارد سرشار از شور جوانی و زندگی‌اند اینقدر حضور در جمعشان دلنشین بود که نفهمیدیم زمان گذشت و ما ساعت‌هاست که دل به صحبت‌های آنها داده‌ایم از رؤیاهایشان گفتند ما شبن جدیدی که مخصوص رواندگی نابینان در اروپا اختراع شده با قیمت ارزان و راحت وارد کشور شود و دیگری دلش می‌خواست مؤسسه‌ای تشکیل دهد و در آن به خانواده‌هایی که دارای کودک نابینا هستند آموزش بدهد. یکی دوست داشت برای درمان چشمتش به بهترین کشورهای اروپایی برود و دیگری داشتن کاری مناسب در کشور خودمان آرزوی دیگر را که بر زبان نیاوردند از چشمان نابینا و صحبت‌های گرمشان قابل حدس بود چرا که ایده‌آل و رؤیای واقعی تک تک این دختران نابینا این بود که ابتدا در خانواده‌ها و سپس در جامعه در میان من و شما همانند موجوداتی عجیب به آنها نگاه نشود. دنیای رؤیایی همه آنها روزی بود که به خاطر نابینایی کنار گذاشته نشوند و توانایی‌ها و تلاش‌هایشان همانند همه دختران بینا در جامعه دیده شود به بیان ساده می‌خواستند زندگی کنند و جوانی، فارغ از دیدن یا ندیدن.